

# نقد دریدا و سروش

## در سه گام

دانشجوی ایرانی  
عباس غلامی



قابل توجه اساتید و اندیشمندان بزرگوار این سرزمین:

طرحی که پیش روی شماست . طرح تالیف کتابی است با عنوان نقد دریدا و سروش در سه گام . به امید خدا این طرح در حال تالیف می باشد . فصل اول کتاب در پی برگزاری جلسه مناظره ای با عنوان « خروج فلسفه غرب از مسیر » که با استقبال اساتید و همکاران دانشگاه فنی مواجه بود، آماده گردید و در واقع همان متن جلسه مناظره برای فصل اول کتاب در نظر گرفته شده است. با توجه به اینکه در این جلسه مناظره در حالی که بحث با تکیه بر ادعای خروج فلسفه معاصر غرب از مسیر ارایه می گردد اما تمرکز بحث بر روی نظریات ژاک دریدا که با توسل به عدم قطعیت نظریاتش را ارایه می نماید، می باشد. متن مناظره برای فصل اول کتاب در نظر گرفته شده.

#### **فصول بعدی کتاب به شرح ذیل در دست تالیف می باشد:**

فصل اول- خروج فلسفه معاصر غرب از مسیر (متن حاضر)

فصل دوم - تعریف ناقص بیان و افتادن فلسفه معاصر غرب به گرداب سفسطه

فصل سوم- سروش نامعتقدترین فرد به ادعای نظریه خود

فصل چهارم- حلقه های مفقوده در ادعای نظریه پردازی سروش

و.....

مشتاقانه آماده دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات شما اساتید بزرگوار هستیم .

با تشکر و سپاس از مسئولین محترم دانشگاه فنی خراسان شمالی جهت بذل حمایت و همکاری خویش در برگزاری جلسات مناظره و کرسی های نظریه پردازی

دانشجوی ایرانی معترف به قلت دانش

مسیر ارتباطی:

farhangi.drolfnon@gmail.com

## متن جلسه مناظره با عنوان

### خروج فلسفه غرب از مسیر

ارایه: عباس غلامی

منتقد: حسن رحمانی

**غلامی** - با جلسه مناظره ای در خدمت شما هستیم، که با این کرسی نظریه پردازی مرتبط هست که ادعا می نماید، ادعایی که از طرف بنده حقیر ارائه شده تحت عنوان "**خروج فلسفه غرب از مسیر**" در ابتدا هم این نکته رو اعلام می نمایم که بنده به عنوان دانشجوی ایرانی، به این دلیل که خودم رو در علم و فلسفه متبحر نمی دانم و معترف هستم به اینکه دانش کمی دارم و این مطلبی است، که خودم اعتراف می نمایم. در آغاز حدود ده دقیقه یا کمتر به عنوان آغاز بحث ادعا را ارائه می کنم و بعد از آن از سخنان استاد رحمانی به عنوان منتقد استفاده می کنیم تا ببینم که آیا می توانیم بحث رو به یک نقطه متقن برسانیم یا نه ؟

ادعای بحث ما تحت عنوان خروج فلسفه غرب از مسیر بوده در این ادعا که در پی چند سال مطالعه در زمینه بیان و در حوزه فلسفه هنر و نشانه شناسی پژوهش گردیده است و در نهایت این ادعا رو ارائه نمودیم، البته ببینید شما مطلعید که در فلسفه هر نظریه که ارائه میشود منتقدانی دارد و قاعدتا اکنون که در مورد نظریه دریدا صحبت می کنیم که عدم قطعیت رو به عنوان نظریه فلسفی ارائه می کند، قطعاً منتقدانی داشته است و فردی مانند هیلاری لاوسن که خود از نظریه پردازان پسامدرن هست، در کتاب خوداندیشی پسامدرن هم در مورد دریدا و هم در مورد چند فیلسوف پسامدرن دیگر نقدهایی به کار برده که در نوع خود برای علاقمندان به فلسفه بسیار جالب هست و هم اینکه به همان اندازه نظریات دریدا درست هستند.

ولی اینکه آن نقدها منجر به ارائه ادعایی که ما ارایه می کنیم نبوده، آن ها فقط نقد هستند بدون دستیابی به هیچ ادعایی. ما در پی پیگیری این نقدها به یک ادعا رسیدیم ادعایی که ما الان مطرح می کنیم این است که فلسفه معاصر غرب از مسیر فلسفه خارج شده ما در مورد نظریه عدم قطعیت دریدا که یکی از ویژگیهای پسامدرن هست و مسلط بودن این دیدگاه عدم قطعیت بر پسامدرن کاملاً مشهوده و قابل ردیابی و بررسی هست. و این جایگاه دریدا رو در فلسفه پسامدرن خیلی بالاتر از بقیه فیلسوفان قرار میدهد به خاطر اینکه عدم قطعیت به عنوان یکی از ویژگیهای پسامدرن شناخته میشود. بحث ما این است که فلسفه معاصر غرب، چون همواره فلسفه با سفسطه درگیر بوده و فلاسفه تلاش می نمودند، که از سفسطه دور بشوند و به حقیقت و خلوص فلسفه نزدیک تر شوند و این تلاش همیشه در جریان بوده و در مکاتب مختلف وجود داشته، سخن ما این است، که در فلسفه معاصر غرب یکی از جریان های مسلط همین حضور نظریه ای بوده است، که

عدم قطعیت رو منتشر می کند و در واقع قطعیت رو ناممکن می داند، این جریان فلسفه دوره معاصر است، یکی از اساسی ترین بحث های فلسفه معاصر هست . همین بحث اصلی ترین بحث در دانشگاه های ایران هم باید باشه، چرا؟ به خاطر اینکه اگر فلسفه غرب رو بپذیریم و آن ادعا رو در نظر بگیریم که به مسیر سفسطه رفته و این تسلط رو حدود شصت درصد در فلسفه جهانی بدانییم، در فلسفه دهه های اخیر ایران حدود هشتاد درصد وجود دارد و این نشان میدهد که عمق فاجعه در کشور ما عمیق تر از فلسفه های جهانی هست. به خاطر اینکه فلسفه دهه های اخیر ایران حول و حوش فرضیه ای بوده است، که عدم قطعیت رو به عنوان یک نظریه فلسفی پذیرفته است، به همین دلیل باید موضوع عدم قطعیت اصلی ترین بحث فلسفه و نظام دانشگاهی ایران باشد و اینکه آیا عدم قطعیت رو میشود به عنوان یک فرضیه یا نظریه فلسفی پذیرفت البته وقتی که دریدا نظریه اش رو ارائه می کند این پذیرفته شده که عدم قطعیت یک نظریه فلسفی هست ولی سخن ما این است و ادعای ما این است، که این پذیرش، ورود سفسطه به عرصه فلسفه هست. با تشکر در جریان سخنان استاد رحمانی هستیم .

**رحمانی** - ضمن تشکر از آقای غلامی، بنده نیز خودم را عضوی کوچک از خیل دانشجویان و دانشگاهیان می دانم و حضور در این جلسه صرفاً یک بحث کلامی است و حمل بر تسلط بر مباحث دانش نیست.

خدمت شما عرض می کنم، موردی که الان صحبت میشود و آقای غلامی در جلسه قبل که خدمتشون بودیم گفتند، بحث روی این هست که عدم قطعیت که حالا دو معنی دارد، نظریه عدم قطعیت که هایزنبرگ پیش می برند که یک تئوری جدید تلقی میشود که بر اساس فیزیک کوانتوم هست. آن فارغ از بحث عدم قطعیت در معنای ساختار شکنانی مثل دریدا هست که بحث رو زبانی می دانند. بحث رو کلامی می بینند و زبان محور بحث هست و حالا عرض می کنم که به چه معنا و چرا به زبان می پردازد . موضوع ساختار شکنی و دیکانستراکشن یا واسازی عبارتهایی که به فارسی ترجمه شدند راجع به عدم قطعیت در معنا است. حداقل اونقدری که من مطالعه مختصری داشتم . این موضوع با مسئله تئوری عدم قطعیت هایزنبرگ اصلاً سنخیتی ندارد.

ادعایی که آقای غلامی طرح می نمایند، دال بر این هست که فلسفه غرب از مسیر خودش خارج شده است. مسیر فلسفه رو کی تعریف کرده؟ آیا پرسشگر بودن و سیال بودن و حتی رد کردن دیدگاههای فلاسفه قبلی جز فلسفه غرب نبوده است، عدم قطعیت ماهیت فلسفه هست. یعنی آیا فلسفه از مسیر خودش خارج شده، موقعی که مثلاً از ۲۶۰۰ سال پیش سقراط در عدم تعریف واژگان وارد میشود، اصلاً بحث های سقراطی، موقعی که صحبت می کند در نوشته های افلاطون که از زبان سقراط به عنوان گوینده بیان میشود که در واقعیت هم این نیست و در اصل نوشته های خود افلاطون هست در تمام چیزها شک می کند. مثل اینکه مثلاً خیلی معروف است، موقعی که در مورد عدالت صحبت می کند، سقراط خیلی راحت می پرسد عدالت یعنی چی اگر می توانی بیانش کن. ابتدای فلسفه با عدم قطعیت هست ایا ما می توانیم تصور داشته باشیم که فلسفه با قطعیت شروع شده است و با قطعیت آمده تا دهه شصت و هفتاد میلادی و کسانی مثل دریدا آمدند و قطعیت رو از فلسفه گرفتند و از مسیر خود خارج کردند این چیزی که همیشه جای سوال داشته است، من فکر نمی کنم فلسفه از مسیر خودش خارج شده باشد، فلسفه دارد به مسیر خود میرود، چون قطعیت اصلاً فلسفه نیست واسازی اصلاً هدایت فلسفی نیست حتی سخن از گزاره گذاری هم نیست شاید خیلی ها انتقاد می کنند که شما مثلاً به خود دریدا که گزاره ای که ارائه می کنی اصلاً خودش قطعیتی ندارد، یعنی اوج سیال بودن و به قول معروف شکست ساختارها و زبان ، ساختار شکنی که

دریدا از آن صحبت می کند، در پرسشگری تاکید دارد، که مبنی بر خوانش متن هست توسط خواننده یا آنچه که بعدها به عنوان مرگ مولف ازش یاد کرد یا هرمنوتیک سخن از این که با گفتن یک عبارت توسط گوینده یا نوشتن یک متن توسط یک مولف، مولف دچار مرگ میشود و بعد از این شنوندگان هستند که در مورد این متن صحبت می کنند، جلسه قبل در مورد این مسئله صحبت کردم که معروف است، اگر شکسپیر در جلسات شکسپیر شناسی بنشیند اصلا تعجب می کند، که جمله ساده ای مثل بودن یا نبودن این همه معنا خواهد داشت. یقینا به این وسعت نیست شاید بیشتر از این باشد، ولی قطعا این همه نباید باشد، خوانش متن به این دلیل در زبان دریدا و در فلسفه دریدا خیلی عنوان میشود که زبان به عنوان حاکم اندیشه های انسانی منزلتی برابر عقل دارد، تصور دریدا از این صحبت که زبان صرفا یک وسیله ارتباطی است که دارد بیان می کند فلسفه رو و دیدگاه کسی که خود گوینده متن هست رو اصلا قبول ندارد، میگوید شما از کلمات لزوما برداشتی که باید باشد نیست اینها عقیم می کند، زبان وسیله اندیشیدن هست نه ابزار و وسیله بیان کردن و محتویات ذهن رو دارد، منتقل می کند و می تواند بر اندیشه و افکار بسته به زمان حالت و موقعیت شنونده و گوینده تاثیر داشته باشد. منزلتی برابر با عقل دارد و حتی گاهی اوقات صحبت از این است که آیا واقعیت در زبان هست. به این خاطر بحث علمی مثل عدم قطعیت هایزنبرگ و اینها در میان نیست یک جور زبان رو هم تاریخی و فلسفی و تفسیر پذیر تلقی می کنند. اینکه از طریق بازی زبانی میشود عبارتهایی رو گفتگو و برداشتهایی از آن ها داشت رابطه یک به یک میان واژگان و معنایی که از آن خارج میشود، یعنی بین واژه و مصادیق سخن تقریبا میشود گفت رد میشود، اعتقاد به یک رابطه علی و معلولی ندارد و صرفا یک توهم و خیال هست. میگوید شما باید از کل یک عبارت یک برداشتی رو داشته باشید، لزوما حالا انتقادی رو که آقای غلامی داشتند به این مسئله رو خودشون مطرح می کنند و حتی کسانی مثل استاد شمیسا اعتقاد دارند که نشانه های زبانی به جای یک معنای ثابت همواره ممکن است معنا رو به تاخیر بیاندازند و در این به تاخیر انداختن ممکن است، شما برداشت های دیگری داشته باشید یک نگاه خیلی پست مدرنی هست به جریان فلسفه و جریان زبان و صحبت های که گفته میشود یا نوشته هایی که نوشته شدند پس میشود گفت در پاسخ به این سوال که آیا عدم قطعیت در معنا، این باعث خروج فلسفه و حالا خصوصا فلسفه معاصر غرب از مسیر هست. فلسفه بر اساس تشکیک و شک و به قولی عدم قطعیت شکل گرفته است، این وفادارترین شکل برخورد با فلسفه هست. حالا اگر گزاره های محکم منطبق بر منطق خیلی محکم سنتی بیان نمیشود در موضوع ساختار شکنی یا واسازی دلیل بر ضعف یا دلیل بر بی منطق بودن این گزاره ها نیست.

**غلامی** - اگر از من سوال گردد که آیا در علم عدم قطعیت وجود دارد جواب من به این پرسش این است، که بله و اگر سوال کنیم که آیا در علم قطعیت وجود دارد جواب من این است که بله یکی از واقعیت های علم قطعیت و یکی دیگر از واقعیت های علم عدم قطعیت و بحث های نشانه شناسی هم بحث هایی اشتباهی نیستند. اینکه یک دال بر یک مدلولی اشاره دارد که آن مدلول قطعی نیست. و بعد دریدا به اینجا می رسد، که معنای یک متن قطعی نیست. بحث این است، که یک واقعیت علمی رو، چیزی که من به آن، نقد دارم این است، که یک واقعیت علمی مثل اینکه معنا قطعی نیست نمی تواند، به عنوان یک نظریه فلسفی و مطلق ارایه بشود، چون نظریه دریدا یک نظریه مطلق است، در مورد تمام متن ها اظهار میشود، دریدا میگوید که معنا در یک متن قطعی نیست و اون متن هم هیچ استثنایی ندارد، یعنی شامل همه علم میشود شامل همه متون فلسفی میشود و شامل تمام متون میشود، اینجا ارایه این نظریه با این میزان مطلق بودن و یک نظریه فلسفی کاری است که در واقع چرا چیزی که یک حقیقت علمی هست ولی نمی تواند، یک نظریه فلسفی باشد و بعد ما این سفسطه رو به کار می بریم که یک واقعیت علمی رو در جایگاه یک نظریه فلسفی ارایه می کنیم، اینجا انگار آن منفذ

ورود سفسطه بیشتر و مشهود تره چون بالاخره همیشه این نبرد بوده، فلسفه اصلا بر همین مبنا پایه گذاری شد بر مبنای مبارزه با سفسطه پایه گذاری شد و همیشه این مجادله در فلسفه موجود بوده است، چرا تلاش می کردند فلاسفه برای اینکه سفسطه رو کم کنند و حقیقت رو بیفزایند خوب این تلاش فلسفه بوده است و اینکه می گویند چه کسی این کار رو انجام داده است، وقتی من این را ادعا می نمایم، به معنای این نیست که ادعای من باشد، گویا تلاش تاریخی فلسفه این را نمایان می کند، کما اینکه تلاش علم همیشه این را نشان میدهد که دارد تلاش می کند که گزینه های جهل رو از محدوده خودش خارج کند، پس فلسفه هم همیشه دارد تلاش می کند منتقدین چرا تلاش می کنند، چرا کانت اعلام می دارد، که شما هر برهانی رو ارایه کنید و هر نظریه رو که ارایه کنید ظاهرا درست است، تا وقتی به یک منتقد ارایه بشود. نقش منتقد اینجا این هست که اون قسمت های سفسطه آمیز فلسفه رو دوباره مورد تجدید نظر قرار دهد و اگر هست به شما اعلام نماید و این باعث خروج ان از محدوده فلسفه خواهد شد پس فلسفه به طور طبیعی یک محدوده ای داشته است، حتی اگر شما نپذیرید ان محدوده تلاش برای خروج سفسطه بوده است، بالاخره یک تلاشی صورت گرفته و هدفی بوده است و شما ان هدف رو هر چیزی بخواهید تعریف کنید باز در ادعای خود، باقی خواهید ماند. و یک ادعایی ارایه کردید که یک تلاشی اتفاق افتاده است، پس این تلاش قابل اثبات است، کما اینکه ممکن است اثباتش نیاز به یکی دو ساعت مناظره داشته باشد، منتها در فلسفه کمتر کسی رو داشتیم که بخواد کل ماموریت و هدف فلسفه رو زیر سوال ببرد و اگر این کار رو انجام بدهد از انجا که خودش باز دارد یک ادعایی رو مطرح می کند، قطعا به تناقض خواهد رسید. پس ما اینجا می بینیم که، در واقع اگر منذهای ورود سفسطه زیاد باشند در یک استنتاج در یک نظریه ما رو به این سمت هدایت می کنند که گویا نظریه به همون سمت سفسطه که همیشه در کمین فلسفه بوده منحرف شده است، خوب اگر فلاسفه ای که حضور داشتند منتقدین قوی بوده باشند و در واقع بتوانند، حضور مقتدری داشته باشند فلسفه ناب تری رو بدست می آورند. ولی اگر حضور انها کمتر باشدو کسانی که با استفاده از استنتاج های سفسطه آمیز به میدان آمده اند بیشتر باشد، منذهای سفسطه زیاد می شوند و بعد چیزی که ارایه میشود به اسم فلسفه کاملا آمیخته با سفسطه هست و کاملا از مسیر آن حقیقتی که سقراط پایه گذاری کرد خلوصش در این است، که سفسطه در ان به حداقل رسیده باشد. و ان تلاشش کاملا واضح هست که فلسفه رو چیزی میدانست که از سفسطه زدوده شده باشد. و اگر بقیه این تلاش رو نکنند و تلاش سقراط رو زیر سوال ببرند و اصلا اظهارکنند، چرا ما باید چنین تلاشی بکنیم و منذهها رو باز بگذارند، برای اینکه سفسطه وارد بشود چیزی که ارایه میشود در واقع فلسفه خالصی نخواهد بود و بلکه کاملا سفسطه آمیز هست. این در مورد فلسفه اما در مورد قطعیت گفتیم که مشکلی که در قطعیت هست نه اینکه این یک حقیقت علمی است، شخصا میتوانم اثبات کنم که عدم قطعیت یک حقیقت علمی هست و هم چنین می توانم در نشانه شناسی که قسمتی از علم هست که یکی از رشته های نوین علم هست هم اثبات کنم که دال و مدلولی وجود دارد و معنا همیشه قطعی نیست، سخن اسن است، که این قانون علمی نمی تواند به صورت یک نظریه مطلق فلسفی ارایه بشود و دریدا این کار رو انجام داده و این هست که می گوییم که دریدا یک کار سفسطه آمیز رو انجام داده است، یکی از دلایل من برای اینکه این کار سفسطه آمیز هست این است که اگر ما ان نظریه رو به همان صورت مطلق که ارایه شده که معنا قطعی نیست بپذیریم در حقیقت، این عدم قطعیت بر بسترهایی از قطعیت ارایه شده اگر شما عدم قطعیت رو به صورت مطلق ارایه کردید و بعد بسترهایی از قطعیت رو هم پذیرفتید در همان ارایه خوب شما کار متناقضی انجام دادید یعنی شما اظهار کردید که معنا در متن قطعی نیست و این هم مطلق است، کاملا و بعد کلی چیز قطعی رو هم پذیرفتید، یعنی پذیرفتید که فلسفه ای وجود دارد، نظریه فلسفی وجود دارد، دریدای هست که می تواند، نظریه

پرداز فلسفی باشد، همه اینها رو قطعی پذیرفتید، و بعد این نظریه رو در نظام فلسفی که به طور قطعی وجود دارد، ارایه کردید. **پس نظریه عدم قطعیت بر بسترهایی از قطعیت ارایه شده است. چیزی که متناقض با خود نظریه عدم قطعیت هست.** پس خود همین ارایه نظریه بر بسترهای قطعی پذیرفته شده نشان میدهد که ان نمی تواند اونقدر مطلق باشد. پس سخن این است، که نظریه عدم قطعیت به اون صورت مطلق که دریدا ارایه می کند یک نظریه فلسفی نمی تواند باشد و این کار دریدا یک کار اشتباه و مغالطه آمیز و باز گذاشتن روزنه هایی برای ورود سفسطه به فلسفه بوده است. پس منحرف کننده مسیر فلسفه به مسیر سفسطه بوده است.

**رحمانی** - من جسارتا جهت جمع بندی کل صحبتم رو در این بخش آخر اظهار می کنم تا پیام انتقال پیدا کند و قابل درک باشد اونقدری که خودم در نظرم هست.

عرض کنم که آقای غلامی فکر کنم در مورد جریان فلسفه یا سفسطه به مسیر دیگری میروند، سفسطه یا مغالطه زاییده منطق است، یعنی استدلال ها و استقرائهایی استنتاجی اتفاق می افتد و با تکنیک جملات دو پهلوی یا گزاره های منطقی یا به قول معروف گزاره های طولی و یا عرضی در کنار دست هم زاییده منطق است و با تکنیک های مختلفی که دارند می توانند، از چند گزاره منطقی یک نتیجه غیر منطقی گرفته بشود، این اتفاقی است، که در سفسطه یا مغالطه می افتد، و از زمان سقراط فلسفه با این قضیه مشکل دارد، این جمله ای که نتیجه سخن، ابتدای به ساکن می خواهم بگویم ان عبارتی که شما می فرمایید، قطعیت در معنا وجود ندارد، پس خود این جمله هم معنا ندارد. پس میشه گفت که این گزاره اشتباه هست این دقیقا سفسطه آمیز است، یعنی ان چیزی که الان اتفاق افتاده است همین است، برعکس شما نه تنها به راه فلسفه ادامه داده نشده این نقد، فکر می کنم باعث شده که منطق ان هم به شکل مغالطه آمیز و سفسطه گرانه ای وارد قضیه بشود. کلا تقابل دودویی و هر حق تقدمی که با تقابل هست در منطق، یعنی این گزاره هست پس این نتیجه ازش گرفته میشود، پس این گزاره کلا منطقی هست یا غیر منطقی، بسته به خواست و نظر ان سفسطه گر یا مغالطه گر، این تکنیکی است که جسارتا الان شما پیش گرفتید، این که قطعیت در معنا وجود ندارد، خوب چون این یک گزاره ایجابیه یک گزاره که دارد با فعل مثبت دارد صحبت می کند، پس قطعیت دارد، پس اگه شما بگوید، این گزاره معنا قطعیت ندارد در یک متن، پس خود این متن هم بی معنا ست، اینطوری نمیشود به قضیه نگاه کرد، داستان از این قرار است، در فلسفه ای که دارد صحبت میشود، فلسفه پست مدرن قطعیت کلا معنا ندارد، یعنی صحبت از باید ها نیست، عقل کلاسیک عقل مدرن این را نمی گوید، دوره پسا مدرن هست و همه صحبت سر شایدها است. ممکن است، دریدا نمی گوید یک متن نمی گوید یک جمله قطعیت ندارد، معنی ندارد، میگوید یک گزاره نهادهش، مستندالیه و همه ان چیزهایی که در متن آمده باشد، اینها نشان دهنده منظور گوینده نیست، در کل متن ممکن است نهفته باشد و شما اجازه دارید که این را درک کنید، اصلا صحبت سر این است، ممکن است، شاید، هیچ قطعیت وجود ندارد، حتی همین موردی که در مورد علم گفتید، مثال: نیوتن فکر می کرد ذراتند، نور از ذرات تشکیل شده است، انیشتین صحبت می کند تئوری رو رد می کند، تئوری نیوتن رو می گوید نور از فوتون ها تشکیل شده است، یعنی صحبت از انرژی هست، نظریه جدیدی که الان هست، سخن از این اختر شناس متاخر، سخن از این است، که نور هم از انرژی و هم از ماده است. و ترکیب میشود با هم یعنی هم فوتون و هم تئوری نیوتن، پس این عدم قطعیت لزوما به معنای این نیست که چیزی وجود ندارد، در کنار هم بودن است، یک جور تسامح و تساهل هست که پست مدرن خیلی دارد از ان صحبت می کند، این اتفاق که شما بگوید در یک معنا، قطعیت چون در معنا وجود ندارد، به

گفته دریدا، پس خود این جمله هم منطقی نیست، دقیقا یک حالت سفسطه آمیز است و به دور از بحث فلسفه پست مدرن، که همه چیز در کنار هم است و خیلی راحت صحبت می کند، و هیچ موضع مشخصی ندارد.

**غلامی** - در همین مورد یک نکته ای رو اشاره کنم و بعد ببینیم بحث، جمع و جور میشود یا نه، جمله ای رو که گفتم و تحت عنوان برهان، مطرح کردم، رو دقیق تر بگویم، برای مخاطبین، دریدا یکی از جملات پایه ای که طی بحث های نشانه شناسی، در نهایت به آن میرسد، و آن را به عنوان جمله بنیادین نظریات خودش ارایه می کند، این هست که میگوید: **معنا قطعی نیست**، آن بحث و برهانی که ارایه کردم، این است، که ما جدا از این که می دانیم، که در تعریف بیان دریدا مشکل دارد، کما اینکه بقیه نشانه شناسان تعریف درستی از بیان ندارند و ارایه نکرده اند، و این تعریف نادرست آنها رو به این مسیر کشانیده که به طور مطلق اعلام کنند معنا قطعی نیست، جدای از این، یعنی اینها رو اصلا کار نداریم،

میگویم که اصلا مسیر درستی رو دریدا طی کرده است و به این جمله پایه رسیده است که اعلام می کند: معنا قطعی نیست، اگر ما بخواهیم بپذیریم که معنا قطعی نیست، اونوقت باید بپذیریم که معنای هیچ متنی و هیچ جمله ای قطعی نیست، و از جمله باید بپذیریم، معنای این جمله ای که می گوید، معنا قطعی نیست، نتیجه این میشه که: معنا قطعی نیست، قطعی نیست، پذیرش این جمله باعث میشود، که خود این جمله رد بشود. یعنی اولین نتیجه پذیرش این جمله رد شدن همین جمله هست. یعنی جمله معنا قطعی نیست، چون نباید قطعی باشد پس رد میشود. این بحثی بوده که من به طور دقیق خدمت مخاطبین اشاره کنم، چیزی که صحبت کردند، دقیق اش این است:

**اگر شما بپذیرید که معنا قطعی نیست، و بعد بپذیرید که معنای، معنا قطعی نیست هم قطعی نیست.** اونوقت خود همین به معنای رد همین جمله است. البته این رو در مورد همون عدم قطعیتی که ارایه می کند هم گفتم، اگر عدم قطعیت رو به طور مطلق بپذیرید، بعد حتی نمی تونید انرا ارایه کنید، چون وقتی شما ارایه می کنید، بسسترهایی از قطعیت رو که متناقض با عدم قطعیت هست، پذیرفتید. اگر واقعا به آن پایبند باشید.

موضوع دیگری که در اینجا در موردش بحث می کنیم این است که، می گویند چرا شما جملات منطقی رو مبنای بحث فلسفی قرار می دهید. ببینید اصلا منطق رو چرا پایه گذاری کردند، سقراط منطق رو پایه گذاری کرد، چون می گفت شما اگر فلسفه رو بدون منطق به حال خودش رها کنید، به مسیر سفسطه می رود، چون تمایل سوفسطایان این هست که امیال خودشون رو اثبات کنند. منطق رو به عنوان یک ابزار ارایه کرد، ابزار نقد فلسفی، کانت که روش شناسی انتقادی را ارایه می کند، او نگران چی هست که دیدگاه روش شناسی انتقادی رو ارایه می کند، اعلام می کند که کافی نیست ارایه کردن یک استدلال، و این منتقد است، که می تواند، ارزش استدلال رو ارزیابی کند، خوب ابزار منتقد چی هست؟ ابزار منتقد همین منطق هست، اصلا قوی ترین ابزار علم بشری هست. اصلا کل ریاضیات رو شما ببینید با منطق دارد اثبات می کند، و خیلی وسواس دارد ریاضیات در مورد اینکه گزاره هاش کاملا منطقی باشد. به خاطر همین ریاضیات به یک علم ناب تبدیل میشود. به خاطر اینکه بر روی منطق بنا شده، خوب منطق ابزاری است، که در بحث فلسفه مانع بحث سفسطه آمیز می گردد، و منتقد هم همین ابزار رو برای نقد به کار می برد، پس اینکه ما داریم از ابزار منطق استفاده می کنیم در نقد فلسفی این جزو بدیهی ترین مسائل علم هست. شما در ریاضیات هم وقتی می خوای اثبات کنید که دو بعلاوه دو مساوی چهار، مطالعید یک صفحه اثبات دارد، اثبات می کنند که دو بعلاوه دو پنج نمیشود، یعنی اول نشان میدهند که این نمیشود، دو

بعلاوه دو سه نمیشود، و بعد با این وجوه منطقی، به این نتیجه می‌رسند و انرا اثبات می‌کنند، و اثبات خیلی منطقی و اساسی برای تمام قوانین پایه ای ریاضی، به کار می‌برند و قضیه فرما رو جلسه قبل گفتم، و الان هم به ان اشاره کنم، ببینید در علم ریاضیات قطعیت به صورت اساسی حضور دارد، انقدر حضور قطعیت در علم ریاضیات واضح و جدی هست، که تمام کتابهای ریاضی پر از اثبات قوانین شاید بدیهی ریاضی باشد، که به نظر ممکن است بدیهی به برسد و نیاز به اثبات نداشته باشد، اما ریاضیات بدون اثبات نمی‌پذیرد هر چقدر به نظر بدیهی برسد، چرا این قدر در مورد اثبات حساس است ریاضیات، وقتی که فرما یک قضیه و در واقع یک قانون ریاضی را مطرح می‌کند، که به نام قضیه فرما شهرت دارد، وقتی طرح می‌کند می‌نویسد که این درست است و قابل اثبات است، درست بودن آن برای ریاضیدان ها کاملاً واضح بود که این درست است، هم فرما گفته بود و هم نتایج نشان میداد که درست است، ولی ریاضیات صدها سال تلاش کرد برای اثبات قضیه فرما، قضیه فرما یک مسئله اساسی در ریاضی بود به این دلیل که هنوز قطعیت اش مشخص نبود، درستی اش مشخص بود، برای ریاضیدان ها مشخص بود مثل دو بعلاوه دو که میشود چهار درست هست، ولی علم ریاضی قطعیت رو خیلی جدی تر می‌گیرد. اعتقاد دارد، چیزی رو که قطعیت اش اثبات نشده است را من در محدوده علم ریاضی قرار نمی‌دهم. گویا حضور یک گزاره عدم قطعی ممکن بود نظام علم رو مورد هجمه قرار بدهد. خوب نظام فلسفه هم همیشه با همین هجمه مواجه هست، اگر گزاره هایی غیر قطعی رو با ابزار منطق ارزیابی نکنیم و ان ها در این عرصه حضور داشته باشند، حضور همین گزاره های غیر قطعی هست که می‌تواند فلسفه رو به سمت سفسطه بکشاند. این که منطق یک ابزار نقد جدی هست، و نمیشود از ان، هیچ گریز گاهی نیست، بعد نظریه فرما طی یک کتاب بزرگ اثبات میشود، و ریاضیات می‌تواند الان اعلام کند که نظام علمی ریاضی کاملاً بر قطعیت بنا شده است، و هیچ گزاره عدم قطعی در ان وجود ندارد، و خیلی وسواس دارد ریاضی نسبت به خلوص علمی خود، ولی خوب بقیه علوم ممکن است این شکلی نباشند، و به همین دلیل است که ما اظهار می‌کنیم که نمود اصلی علم خالص ریاضیات هست، درحالی که علوم دیگر وقتی درگیر موضوع می‌شوند، خیلی از عدم قطعیت ها در آن ها گسترش پیدا می‌کند، بدون اینکه غیر علمی باشد، عدم قطعیت، پس بحث این است، که منطق ابزار نقد هست، ابزار ارزیابی فلسفه هست، و نمی‌شود انرا کنار گذاشت و جدا از فلسفه نیست منطق، یک مورد رو در مورد دریدا عرض کنم، آنچه که سخن من است رو کناری بگذارید، ببینید دریدا در مورد منطق چه می‌گوید: دریدا می‌گوید هر متنی رو که به من بدهید، با ان تکنیک معروفی که پایه گذاری کرد به اسم شالوده شکنی و دیکانستراکشن که تکنیکی هست که به نام دریدا ثبت شده است، و پایه گذاری شده است، خود این تکنیک مگه چی ادعایی دارد، در این تکنیک اعلام می‌کند اگر شما متنی را به من بدهید، من با منطق خود متن نشان میدهم که متن دچار تناقض هست، می‌بینید که کلمه منطق به عنوان یکی از کلمات اساسی دریدا هست و تکنیک دریدا و شالوده شکنی دقیقاً با ابزار منطق هست که دارد اثبات میشود، و اگر از ادعا منطق رو بگیرید که دیگر از دریدا ادعایی باقی نمی‌ماند، ادعای دریدا در تکنیک شالوده شکنی بر مبنای منطق هست. خوب من بحث رو دیگر ادامه نمی‌دهم طولانی شد، من فقط نقش منطق رو گفتم که قابل رد کردن در فلسفه نیست، و اینکه علم ریاضیات رو اشاره کردم، که علم ریاضیات در مقابل عدم قطعیت خیلی وسواس داشته است و همه گزاره هایش رو به صورت قطعی اثبات کرده است، من دیگه بحث دیگر رو نمی‌بینم مگر اینکه آقای رحمانی حرفی داشته باشند.

**رحمانی** - عرض کنم من مخالف منطق نیستم، منطق وجه تمیز بین اندیشیدن یا نیاندیشیدن، مثلاً بین انسان و حیوان و نباتات هست، صحبت سر کلام محوری یا لوگوس محوری هست که دریدا با آن مشکل دارد، کلاً پست مدرن با این

مشکل دارد، منطق حرفی درش نیست اما گزاره های منطقی رو به این نحو استفاده کردن و به صورت کلامی ازش معنی برداشت کردن درست نیست، پس مشکلی با منطق نیست. نکته دوم این هست که ساختار شکنی آن چیزی که شما می گوید، بر اساس گزاره های منطقی یک متد و یک روش هست، مثلاً عین عبارتی که به کار بردید، ساختار شکنی نه تنها یک روش هست که نباید به یک متد یا به یک روش تبدیل بشود. ساختار شکنی حتی در جمله ای که دریدا برای دوست ژاپنی خودش آورده: که دیکانستراکشن نه یک کلمه هست و نه یک مفهوم، این هم نکته دوم. نکته سومی که به نظر بنده میاد شما هم چنان عدم قطعیت در نظریه دریدا رو با عدم قطعیت در علم هایزبرگ رو دارید هم چنان داخل هم می برید. بابت اینکه من هنوز هم متوجه نشدم چرا این اتفاق دارد میافتد، چون علم ریاضیات و تئوری ریسمان و عدم قطعیتی که مربوط میشود به فیزیک کوانتوم اینها همه درمورد عدم قطعیت در فلسفه هست. اما دریدا دارد به تاسی از میشل فوکو که حالا بعد از دریدا هست، (اگه پس و پیش گفتم عذر می خواهم)، دارد صحبت می کند از عدم قطعیت در معنا، کل صحبت تاویل هرمنوتیک که پست مدرن های ساختار شکن به آن اعتقاد دارند، این هست که شنونده باید معنی رو برداشت کند، و به همین خاطر من ترجیحاً وفادارانه نسبت به این دیدگاه، اگر بشود که در مقام مدافع، بحث خودم رو به اتمام می برم باعبارتی از خود دریدا و مواردی که گفته شده است:

ژاک دریدا کلاً با عقل محوری یا لوگوس محوری که حاکمیت عقل هست، مشکل دارد، به این معنا که می گوید معنا در ذات متن هست رو رد می کند، اون نمی پذیرد که واژگان می توانند نتیجه بدهند، موضوع این است که آنها حامل و بارور معنا هستند، و تنها به واژگان دیگر اشاره می کنند. ، معنا وابسته به داننده هست، و نه متن، و زمانی بروز می یابد که، مفسر با متن به گفتگو درآید، پس دلایل بنیادین که بشود به آنها تاکید کرد وجود ندارد. دریدا فرد را و می دارد، تا از اندیشه های واقعیت متعالی دست بشوید، و به جای آن روی متن متمرکز شود، آنچنان که متن به طور مستقیم با شخص از در سخن درآید، این تمام قصه ای است که چگونه یک فیلسوف از پدیدار شناسی به سمت ساختار شکنی پیش میرود و درک و فهم رو به عهده شنونده می گذارد، این از کلیت مطلب. متشکرم.

**غلامی** - من فقط دو نکته رو اینجا اشاره کنم و تمام، یک مطلب که یادم رفت درمورد عدم قطعیت هایزبرگ هست، عدم قطعیت هایزبرگ یک نظریه، در فیزیک کوانتوم هست که بخشی از فیزیک می باشد. بنابراین اصلاً جای بحث اون در فلسفه نیست، و اگه کسی این کار رو انجام بدهد مشخص میشود اصلاً متوجه نبوده است، که دارد در مورد فیزیک صحبت می کند، و کوانتوم هم قسمتی از علم فیزیک هست و نه همه فیزیک، اما نظریه عدم قطعیت دریدا در مورد متن دارد اعلام می شود، و متن شامل متن علمی، یعنی حتی کل علم نصف متن هست. یعنی نظریه ای که ارایه می کند مطلق و خیلی کلی است. شامل تمام متون فلسفی و شامل تمام متون علمی و اگر ما انرا بپذیریم، آن نظریه در مورد، فیزیک و در مورد ریاضی هم دارد گزاره و ادعایی رو مطرح می کند، اینجاست که می گوییم، علم ریاضی چون ماهیت ابزار گونه دارد، موضع نمی گیرد و دفاعی نمی کند به خاطر اینکه فیزیک فرض اش اینه که در مورد متافیزیک نظری ندهد. پس وارد این قضیه نمیشود، ولی به هر صورت عرصه فلسفه این شکلی هست که، نظریات فلسفی وقتی یک نظریه مثل نظریه دریدا انقدر کلی در مورد متن، ارایه میشود و متن رو به هیچ وجه استثنا قرار نمیدهد، همه علوم حق دارند که از مبانی خودشان دفاع کنند، که البته این کار را انجام نمی دهند، و دریدا پذیرفته میشود، یک بحث این بود که نظریه عدم قطعیت دریدا یک

نظریه فلسفی کلی هست، در مورد همه علوم و در مورد همه متون ارایه میشود، عدم قطعیت فیزیک در مورد بخشی از فیزیک هست و هیچ ارتباطی با هم ندارند.

در مورد منطق، دریدا با منطق باوری مخالف هست. و خیلی داردا این کار رو انجام میدهد، ما حالا خیلی مشکلی نداریم با اینکه او بخواهد موافق باشد یا مخالف باشد، و اینکه عقل مدرن بخواهد خیلی منطقی باشد و عقل پسا مدرن بخواهد به سمت نشانه شناسی، ودال و مدلول حرکت کند، مسئله این است که وقتی ادعایی رو دارد مطرح می کند، اگر دریدا ادعا می کند که عقل باوری رو مسیر درستی نمی بیند، یا نقدش می کند، و بعد خود همین دریدا با ابزار عقل باوری می بینیم نظریه اش رو ارایه می کند، اینجاست که ما اظهار می کنیم که برخلاف جهت ادعاهایت دارید حرکت می کنید، وقتی در مقابل اون روح عقل باوری مدرنیسم دارد موضع می گیرد، پس این حق را ندارد که انقدر قطعی نظریه ارایه بکند، وقتی که در مقابل قطعیت انقدر جبهه دارد، بعد روح قطعیت بر کل نظریه اش حاکم است. وقتی ادعا می کند، معنا قطعی نیست، روح قطعیت بر این ادعا حاکم است. یعنی دارد قطعی ادعا می کند که درمورد همه متون بدون استثنا وجود دارد، اگر شاید، اما و اگری بین ادعا و نظریه اش قرار می داد، این نظریه به مبنای خودش نزدیک تر می شد. اما وقتی ادعا می کند انرا قطعی ارایه می کند و این همان چیزی است که با آن مخالف است. انرا عقل باور ارایه می کند، منطق باور ارایه می کند، وقتی که ادعا می کند که من تناقض هر متنی رو با منطق همان متن نشان میدهم، یک ادعای کاملاً منطقی رو دارد عنوان می کند، یک ابزار کاملاً منطقی از مدرنیسم رو دارد استفاده می کند درحالی که دارد نقدش هم می کند، و اینجاست که ما می گوئیم، متناقض هست، **دریدا با چیزی که خودش دارد میگوید و ادعا می کند متناقض هست.** ادعا برای ما مهم هست، ادعای که دریدا عنوان کرده است، اینکه سخنان زیبایی بیان نموده شکی نیست که مطالب جالبی و خیلی اوقات درستی آورده، ولی ادعایی که کرده است به آن پایبند نیست **وقتی که ادعا می کند که معنا قطعی نیست اما خود نظریه اش بر آن روح قطعیت حاکم است.** یعنی عدم قطعیت رو خیلی قاطعانه ارایه نموده است، یا مثلاً **عقل باوری در تکنیک دیکانستراکشن خیلی حضور پررنگی دارد،** مبنای دیکانستراکشن با ابزار نقد منطقی اثبات میشود و این چیزی است که خودش با آن مخالف هست. ( پایان )

در انتها لازم می دانم مراتب سپاس و قدردانی از زحمات مسئولین محترم آقایان **دکتر مسعود قاضی پور** ریاست دانشگاه فنی و حرفه ای خراسان شمالی و **دکتر ابوالقاسم باقری** معاونت فرهنگی و دانشجویی به خاطر همکاری و حمایت های بی دریغ خویش از برگزاری کرسی نظریه پردازی به عمل آورم .